

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

محقق اصفهانی در رد کلام اشاعره می‌فرمایند اگر مراد شما از کلام نفسی ماهیت است در اینصورت ما در نفس چیز دیگری غیر از کیفیات نفسانی نداریم. اگر مراد شما از کلام نفسی وجود باشد در اینصورت، گرچه مطلب معقولی است لکن این وجود که فعلی از افعال نفس است نمی‌تواند موضوع له کلام لفظی باشد و لذا برای شما فایده‌ای ندارد. مشابه این بیان در کلام محقق نائینی نیز وجود دارد.

خط میان سه مقام در کلام آخوند

- تعلیقه محقق اصفهانی بر کلمات آخوند در واقع تعریضی است بر ایشان، گرچه این مطلب را به تصریح نفرموده‌اند. به نظر می‌رسد مرحوم آخوند، محل نزاع را مشخص نفرموده و بین سه مقام بحث خلط کرده‌اند. از این روست که محقق اصفهانی می‌فرمایند مسأله تغایر و اتحاد طلب و اراده را از سه منظر می‌توان بررسی کرد: لغوی، کلامی و اصولی. برای روشن شدن مطلب نگاهی به کلمات آخوند می‌اندازیم. نخست، ایشان می‌فرماید:

«فاعلم أن الحق كما عليه اهله وفاقاً للمعتزلة وخلافاً للاشاعرة هو اتحاد الطلب والإرادة» [1]

سپس در معنای اتحاد طلب و اراده، معنای لغوی می‌کنند و می‌گویند:

«بمعنى أن لفظيهما موضوعان بإزاء مفهوم واحد» [2]

یعنی این دو، مترادف یکدیگرند. ایشان در ادامه قائل می‌شوند که اینها، مفهوماً، مصداقاً و انشاءً یکی هستند. بعد از این، اشاره به بُعد کلامی این مسأله می‌کنند و می‌گویند:

«وبالجملة: لا يكاد يكون غير الصفات المعروفة والإرادة هناك صفة أخرى قائمة بها يكون هو الطلب» [3]

پس مرحوم آخوند در یک قسمت به نزاع لغوی و در قسمتی دیگر به نزاع کلامی اشاره می‌کند.
نزاع اصولی در تغایر و اتحاد

مرحوم آخوند، موضوع له صیغهٔ إفعال را طلب انشائی دانست، نه آن طلب حقیقی که در نفس وجود دارد و همچنین اراده انشائی را همان طلب انشائی شمرد. در مقابل، محقق اصفهانی می‌فرماید:

«وإن كان النزاع في مدلول الصيغة - كما هو المناسب لعلم الأصول - فالتحقيق:

أن مدلول صيغة (افعل) و أشباهها ليس الطلب الانشائي، و لا الإرادة الانشائية، بل البعث المأخوذ على نحو المعنى الحرفي، و المفهوم الأدوي، كما أشرنا إليه في أوائل التعليقة، و سيجيء - ان شاء الله تعالى - عما قريب.

و البعث الموجود بوجوده الإنشائي ليس من الطلب و الإرادة في شيء، و لا يوجب القول به إثبات صفة نفسانية أو فعل نفساني يكون مدلولاً للكلام اللفظي، إلا بتوهم: أن الانشاء إيجاد أمر في النفس، و سيجيء تحقيق نحو وجود الأمر الإنشائي إن شاء الله تعالى[4].

و أما أن مدلول الصيغة هو البعث تقريباً، دون الإرادة الانشائية، فيشهد له الوجدان[5]، فإن المرید لفعل الغير، كما أنه قد يحركه و يحمله عليه تحريكاً حقيقياً و حملاً واقعياً، فيكون المراد ملحوظاً بالاستقلال، و التحريك - الذي هو آلة إيجاده خارجاً - ملحوظاً بالتبع. كذلك قد ينزل هيئة (اضرب) منزلة التحريك

الملحوظ بالتبع، فيكون تحريكاً تنزلياً يقصد باللفظ ثبوته، و لذا لو لم يكن هناك لفظ لحركه خارجاً بيده نحو مراده، لا أنه يظهر إرادته القلبية.

مع أن تحقيق هذا الأمر ليس فيه فائدة اصولية؛ إذ مدلول الصيغة على أي حال أمر إنشائي لا إرادة نفسية،

بل اللازم و النافع هو البحث عن أن الصيغة - و لو عند الإطلاق - هل تكشف عن إرادة قلبية باعثة للبعث الانشائي أو الإرادة الإنشائية أو الطلب الانشائي، أم لا؟ و هذا المعنى لا يتوقف - إثباتاً و نفيًا - على كون مدلول الصيغة أي شيء[6]

محقق اصفهانی موضوع له صيغة إفعال را بعث می‌داند نه طلب انشائي و اراده انشائي؛ چرا که در معنای صیغه باید مولفه تحریک وجود داشته باشد. طلب تنها بیانگر معنای خواستن است و تحریک و بعث در آن وجود ندارد. ایشان مراد از بعث را هم یک معنای حرفی می‌داند و از این رو از آن به نسبت بعثیه بین شخص مأمور و فعل تعبیر می‌کند.

دلیل ایشان بر این مدّعا، وجدان است؛ یعنی کسی که اراده می‌کند تا دیگری فعلی را انجام دهد، دو راه دارد: 1- مکلف را تکویناً و خارجاً به سمت آن فعل ببرد که در اینصورت فعل بالذات می‌شود و این بعث و تحریک خارجی است. 2- به جای بردن به سمت فعل، از صیغه «إفعل» استفاده کند که این امر از دیدگاه وجدان و عرف، نازل منزله آن تحریک خارجی است که از آن به تحریک تنزلی تعبیر می‌شود. وقتی در قسم اول، طلب وجود داشته باشد اما او را به سوی فعل نبرد، در اینجا دیگر بعث و تحریک خارجی وجود ندارد و در واقع اصلاً طلب نیست. پس در صیغه «إفعل» هم اگر قائل به تحریک و بعث نشویم، طلب صحیح نیست. بنابراین معلوم می‌شود در موضوع له صیغه، تحریک و بعث وجود دارد.

باید توجه داشت که این تحریک تنزلی، یک صفت نفسانی در قبال اراده را ثابت نمی‌کند، یعنی اگر اشاعره بخواهند بگویند این تحریک تنزلی کشف از این می‌کند که در نفس انسان غیر از اراده، صفت دیگر نفسانی وجود دارد، این طور نیست. حتی نمی‌توانیم بگوییم که این، مظهر اراده قلبی است.

محقق اصفهانی تا اینجا سه مطلب فرموده اند:

1- موضوع له صیغه امر، طلب انشائي و اراده انشائي نیست، بلکه موضوع له آن، بعث انشائي است و دلیل آن، وجدان است.

2- این بعث انشائي و این تحریک تنزلی حاکی از صفت دیگری غیر از اراده در نفس انسان نیست.

3- نمی‌شود گفت که این، مظهر آن اراده قلبی است.

نکته اصلی محقق اصفهانی این است که ایشان نزاع در اینکه مدلول صیغه امر را بعث یا طلب انشائی و یا اراده انشائی بدانیم، بدون فائده می‌شمارند و محل بحث را در این می‌دانند که آیا صیغه امر عند الاطلاق، کاشف از اراده قلبی هست یا نه. نزاع لغوی در تغایر و اتحاد

در نزاع لغوی، بحث این است که آیا طلب و اراده، با هم مرادف هستند یا نه. محقق اصفهانی می‌فرماید:

«وإن كان النزاع في مجرد اتحاد الإرادة مع الطلب مفهوماً و مصداقاً و انشاءً، فمن الواضح أن البحث حينئذ لغوي.

و تحقیق الحال فيه: أن الظاهر من أهل اللغة تقاربهما معنى، و لا يختص الطلب بالإرادة من الغير، كما يشهد له قولهم: فلان طالب الدنيا، أو طالب المال.

إلا أن المظنون قويا: أن الطلب عنوان لمظهر الإرادة قولاً أو فعلاً، فلا يقال لمن أراد قلباً: طلبه، إلا إذا أظهر الإرادة بقول أو فعل، كما يظهر من قولهم:

طلبت زيدا فما وجدته، فانه هنا عنوان لفعله الخارجي، و ليس المراد منه أنه أراد قلباً.

بل التحقيق ذلك - و ان لم يكن له ارادة نفسانية - كما يتضح من قولهم:

اطلب لي من فلان شيئاً، و كذلك قولهم: طالبتك بكذا، فإن الأول ليس أمراً بالإرادة من الغير، بل هو أمر بما يعنون بعنوان الطلب من قول أو فعل. و الثاني ليس إخباراً بالإرادة منه، بل بما يعنون بعنوان المطالبة في الخارج، فالمادة من المثاليين نفس حقيقة الطالب لا الانشائي منه حتى يقال: بأنه من جهة الانصراف إليه.» [7]

ایشان معتقدند ظاهر این است که طلب و اراده قریب المعنی هستند، نه مرادف. هم‌چنین ظن قوی به این داریم که طلب، قولاً و فعلاً، مظهر اراده است و به مجرد اراده قلبی، طلب نمی‌گویند مگر اینکه آن اراده، اظهار شود و مادامی که اظهار نشود، عنوان طلب پیدا نمی‌کند. ممکن است در جایی، طلب باشد ولی اراده نفسانی نباشد، مانند اینکه کسی به دیگری بگوید: «أطلب لي من فلان شيئاً»، یعنی برای من از فلانی این کتاب را طلب کن. این بدان معنا نیست که مکلفی که از فلانی این کتاب را طلب می‌کند اراده هم داشته باشد. پس در این مورد طلب وجود دارد ولی اراده‌ای نیست. در اینجا تعبیر محقق اصفهانی شبیه تعبیر محقق نائینی است که طلب را به حركة النفس و تصدّي النفس معنا کرد. [8] پس محقق اصفهانی طلب را متقوم به اراده نمی‌داند و آن را عنوان برای یک فعل خارجی می‌شمارد که انسان انجام می‌دهد. مرحوم آخوند قائل شد که طلب، انصراف به طلب انشائی دارد، ولی محقق اصفهانی موضوع له طلب را فعل خارجی و عملی که انجام می‌شود می‌داند، و برخی اوقات طلب را به سعی هم معنا می‌کند. پس از نظر محقق اصفهانی، انصراف در اینجا بی‌معناست.

محقق رشتی در کتاب بدائع الافکار، تصریح دارند که طلب، عنوانی است کاشف از اراده که مظهر اراده است و قائل به اتحاد -طلب و اراده می‌شوند. پس همین که طلب یک صفت نفسانی دیگری غیر از اراده نباشد، یعنی وحدت طلب و اراده. ایشان می‌فرماید:

«فالأقوى في النظر ما ذهب إليه أصحابنا و جمهور المعتزلة > لنا على ذلك» ما مرّ من أنا لا نتعقل بعد اللفظ سوى الحبّ و

البغض أو الإرادة التي هي عبارة عن العلم بالأصلح فالأمر موضوع لغة بإزاء ذلك و أمّا صيغة الأمر هي موضوعة لإظهار تلك الإرادة لا لنفسها فهي آلة للإظهار كما أنّ اسم الإشارة آلة للإشارة...»[9]

محقق اصفهانی بعد از نقل قول محقق رشتی، سخن ایشان که در نفس، غیر از اراده، صفت دیگری نداریم و این، سبب بطلان سخن اشاعره است را می‌ستایند، ولی از این جهت که وحدت طلب و اراده را تنها همین می‌داند که طلب مظهر اراده است، آن را ناصواب می‌شمارند. ایشان می‌فرماید:

«وهو وإن كان وجبها من حيث إنه التزام بالمغايرة، مع عدم لزوم ما التزمت به الأشاعرة، إلا أن ذلك أجنبي عن القول بالعينية والاتحاد. كيف؟ وصريح العلامة (رحمه الله) في جملة من كتبه وغيره في غيرها: أن الطلب - الذي هو مدلول صيغة الأمر - هي الإرادة، ولذا التزموا بأن الأمر في ما لا إرادة فيه صوري، وهذا دليل على أن مرادهم من العينية هي العينية مفهوما ومصداقا وإنشاء، لا أن مدلول الأمر نفس الإرادة الخارجية، وأنها عين الطلب حتى يقال: بأنه غير معقول، وأن مرادهم مجرد عدم ثبوت صفة في النفس غير الإرادة، من دون نظر إلى أنها عين الطلب في الخارج.»[10]

یعنی وقتی در کلمات فقها و بزرگان و اصولی‌های گذشته، مانند مرحوم علامه مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که قائل به این نیستند که طلب، کاشف از اراده است، بلکه ملتزم شده‌اند در او امری که اراده وجود ندارد و صوری است، نه طلبی وجود دارد و نه اراده‌ای. پس مراد اصولی‌ها از وحدت طلب و اراده این نیست که طلب، کاشف از اراده است. آنها هنگامی که می‌گویند وحدت، یعنی عینیت طلب و اراده در مصداق، مفهوم، و انشاء. ارتباط بین مسأله طلب و اراده با کلام نفسی

محقق اصفهانی، سپس قول مرحوم آخوند در نزاع لفظی بودن بحث[11] را اشتباه می‌شمارند و قائل می‌شوند که نزاع، معنوی و واقعی است و لفظی نیست. دلیل ایشان هم این است که ریشه این نزاع به کلام نفسی برمی‌گردد، یعنی هر کسی که به کلام نفسی - قائل شود، باید قائل به تغایر بین طلب و اراده هم شود و هر کسی که کلام نفسی را منکر گردد، باید قائل به اتحاد شود. ایشان می‌فرماید:

«أن هذا البحث من تبعات البحث عن الكلام النفسي، وأن الأشاعرة يدعون ثبوت صفة أخرى في النفس في قبال الإرادة وسائر الصفات الأخر تصحيحا لكلامه تعالى؛ حيث أرادوا إثبات قدمه وقيامه بذاته تعالى، فكيف يعقل الاكتفاء في المغايرة بالمغايرة بين الحقيقي والانشائي؟! إلا أن يقال: إن الأشاعرة يزعمون أن الإنشاء إيجاد أمر في النفس، فيصح دعوى المغايرة، وإثبات أمر آخر - غير الإرادة - قائم بالنفس، غاية الأمر أنهم أخطئوا في حقيقة الإنشاء، فلا نزاع واقعا إلا في حقيقة الوجود الانشائي، وهو غير هذا النزاع.»[12]

محقق بروجردی هم به این مطلب اشاره کرده[13] و می‌فرماید:

«وعلى هذا يكون البحث كلاميا، ولا يقبل هذا النزاع اصلاحا ولعلّه أشار إلى هذا بقوله فافهم.»[14]

بنابراین محل بحث و نزاع ما کلامی است و این نزاع قابل اصلاح نیست تا بگوییم یک نزاع لفظی کردند و ممکن است بین طرفین آن را اصلاح کنیم. اینکه مرحوم آخوند در آخر عبارت خودشان، کلمه «فافهم»[15] را می‌آورند، شاید اشاره به همین مطلب باشد.

در اینجا برای فهم ارتباط بین مسأله طلب و اراده و مسأله کلام نفسی به دو نکته باید اشاره کنیم:

1- آیا هر کسی که قائل به کلام نفسی بود، باید قائل به تغایر طلب و اراده هم شود؟

از عبارات محقق اصفهانی همین مطلب استفاده می‌شود که هر کسی قائل به کلام نفسی شد - یعنی بر این باور بود که در نفس، صفت دیگری غیر از اراده وجود دارد با عنوان کلام نفسی - این شخص باید قائل به تغایر طلب و اراده نیز شود.

2- آیا هر کسی قائل به تغایر بین طلب و اراده شد، باید قائل به کلام نفسی هم شود؟

محقق نائینی، محقق بروجردی و محقق خوئی معتقد به تغایر طلب و اراده هستند. محقق اصفهانی هم همین را پذیرفت و قائل شد که امکان عقلی وجود دارد بر اینکه بگوییم در نفس، غیر از اراده چیز دیگری باشد، ولی نمی‌تواند به عنوان کلام نفسی، مدلول کلام لفظی باشد، آنطور که اشاعره می‌گویند. پس معلوم می‌شود بعضی از اصولیین قائل به تغایر طلب و اراده هستند، اما کلام نفسی را قبول ندارند.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

منابع

- آخوند خراسانی، محمد کاظم. کفایة الأصول. 3 ج. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1430.

- اصفهانی، محمد حسین. نهاية الدراية في شرح الكفاية. 6 ج. بیروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429.

- النائینی، محمد حسین. فوائد الأصول. محمد علی کاظمی خراسانی. 4 ج. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1376.

- بروجردی، حسین. نهاية الأصول. حسینعلی منتظری. قم: تفکر، 1415.

- رشتی، حبیب الله. بدائع الأفكار. 1 ج. قم: مؤسسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث، بی‌تا.

[1]- محمد کاظم آخوند خراسانی، کفایة الأصول (قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1430)، ج 1، 124.

[2]- همان.

[3]- همان، 125.

[4]- في التعليقة: ١٥٠ من هذا الجزء.

[5]- قولنا: (فيشهد له الوجدان... الخ).

فإن الانسان بعد اشتياقه لفعل الغير الذي هو تحت اختياره يقوم بصدد تحصيله منه: إما بالبعث إليه، أو بإيجاد الداعي له، و نحوه، فيناسبه وضع الهيئة لمثل هذه الامور حتى تكون الهيئة بعثاً تنزيلاً أو جعلاً للداعي تنزيلاً، و أما إنشاء الإرادة مع تحقق نفس الارادة، فهو أجنبي عن ذلك؛ لأن وجودها الواقعي حاصل، و مع ذلك يحتاج إلى توسّط أمر آخر، فكيف يتوسّط بينها و بين

المراد إنشاء مفهوم الارادة؟ فتدبر، فإنه حقيق به (منه عفي عنه).

[6] - محمد حسين اصفهاني، نهاية الدراية في شرح الكفاية (بيروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429)، ج 1، 266-267.

[7] - همان، ج 1، 267.

[8] - رجوع شود به: محمد حسين النائيني، فوائد الأصول، محمد علي كاظمي خراساني (قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1376)، ج 1، 131.

[9] - حبيب الله رشتي، بدائع الأفكار (قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام) لإحياء التراث، بى تا، 207.

[10] - اصفهاني، نهاية الدراية في شرح الكفاية، ج 1، 268.

[11] - مرحوم آخوند مى فرمايد:

«ثم إنه يمكن ممّا حقّقناه أن يقع الصلح بين الطرفين، و لم يكن نزاع في البين، بأن يكون المراد بحديث الاتحاد ما عرفت من العينية مفهومًا و وجودًا، حقيقيًا و إنشائيًا، و يكون المراد بالمغايرة و الاثنية هو اثنية الإنشائي من الطلب - كما هو كثيرًا ما يراد من إطلاق لفظه - و الحقيقي من الإرادة - كما هو المراد غالبًا منها حين إطلاقها -، فيرجع النزاع لفظيًا، فافهم.» (آخوند خراساني، كفاية الأصول، ج 1، 127).

[12] - اصفهاني، نهاية الدراية في شرح الكفاية، ج 1، 268.

[13] - از اینجا و بسیاری از موارد دیگر معلوم می شود محقق بروجردی در بحث اصول متأثر از کلمات محقق اصفهانی بوده است.

[14] - حسين بروجردی، نهاية الأصول، حسينعلى منتظری (قم: تفکر، 1415)، ج 1، 80.

[15] - آخوند خراساني، كفاية الأصول، ج 1، 127.